

سازمان‌یابی کارگری - تئوری و پراتیک مارکسی (۳)

محمد قراگوزلو

QhQ.mm22@Gmail.Com

این مساله که آیا اندیشه‌ی بشری دارای حقیقتی عینی هست یا نه، مساله‌ی نظری نبوده، بلکه مساله‌ی عملی است. در پراتیک است که انسان باید حقیقت یعنی واقعیت و توان اندیشه‌اش را این‌جا و اکنون اثبات کند. مناقشه درباره‌ی واقعیت‌یابی اندیشه‌ی جدا از پراتیک صرفاً مساله‌ی اسکولاستیک است.

تزه‌های فوئر باخ - تز دوم - مارکس

درآمد (پیام یورش به مجمع ششم کمیته‌ی هماهنگی...)

ساعت ۶ بعدازظهر جمعه ۲۶ خرداد ۱۳۹۱ گردایش مجمع ششم "کمیته‌ی هماهنگی برای کومک به ایجاد تشکل‌های کارگری" در کرج مورد تعرض پلیس قرار گرفت. شصت تن از فعالان این کمیته دستگیر و به زندان رجایی‌شهر منتقل شدند. روز بعد اکثریت این فعالان کارگری آزاد گردیدند و تا نوشتن این سطور به اعتبار آخرین اطلاعیه‌ی کمیته ۹ نفر به اسامی سیروس فتحی، علیرضا عسگری، جلیل محمدی، سعید مرزبان، مسعود سلیم‌پور، مازیار مهرپور، ریحانه انصاری، فرامرز فطرت نژاد و میترا همایونی کماکان در زندان به سر می‌برند. (بیانیه‌ی ۲۸ خرداد ۱۳۹۱ تحت عنوان: "اعضای کمیته‌ی هماهنگی در زندان کرج را آزاد کنید!") دست‌گیری گسترده‌ی فعالان کارگری موضوع تازه‌ی نیست، اما حادثه‌ی تلخ اخیر حاوی نکات بسیاری است که می‌بایست در جای خود و با تامل از سوی تحلیل‌گران و فعالان چپ و سوسیالیست جنبش کارگری تجزیه و تحلیل شود. نگارنده فی‌الجمله "عجولانه" به چند نکته اشاره می‌کند و تعمق و ارزیابی این مبحث را به فعالان کارگری وا می‌نهد.

• سال‌هایی که تحت عناوینی همچون "اصلاح الگوی مصرف" و "ریاضت و جهاد اقتصادی" و مشابه در جهان و ایران معروف شده در کل تاریخ سیصد ساله‌ی سرمایه‌داری کم مانند است. بحرانی عمیق و آینده‌ی تیره همچون سرطانی علاج‌ناپذیر به همه‌ی ساختارهای شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در تمام جهان سرایت کرده است. اقتصاد ایران نیز مانند یونان و اسپانیا و پرتغال و ایتالیا و غیره بخشی - هر چند کوچک - از این سرمایه‌داری بحران زده است.

• همه‌ی راهکارهای دولت‌های سرمایه‌داری برای خروج از بحران در حمله به معیشت کارگران و زحمت‌کشان خلاصه و خلاص شده است. در شرایطی که امثال خاوری‌ها و "م.ر"ها با غارت میلیون‌ها دلار از کیسه‌ی "بیت‌المال" حال می‌کنند، دستمزد کارگران (۳۹۰ هزار تومان) - حتا اگر به هنگام پرداخت شود - کفاف اجاره‌ی دو اتاق در جنوب تهران را هم نمی‌دهد. نظامی که قرار بود این "دنیا و آن دنیا"ی ما را آباد و "آب و برق را رایگان کند" در پی اجرای تمام عیار فرامین صندوق بین‌المللی پول نون خشک را نیز به کیمیا تبدیل کرده است. تا چه رسد به گوشت و مرغ و ماهی و میوه و دریا و... رویا! طرح "هدف‌مندی پارانها" - عبارت معقول آن می‌شود نتولیبیرالیزه کردن اقتصاد کشور - که قرار بود به قول جناب دکتر احمدی نژاد "در همان سال اول اجرا فقر را به طور کل ریشه کن" کند، به اذعان کارشناسان اقتصادی نظام فقری در حد فلاکت را به جامعه تحمیل کرده است. نگفته پیداست که کل این سیاست "ریشه‌کن‌سازی فقر"، ریشه‌ی کل

زنده‌گی روزمره و ابتدایی کارگران را زده است. (در این زمینه بنگرید به نامه‌ی ده هزار کارگر در خصوص عواقب فاجعه آمیز طرح هدفمندی. نامه خطاب به وزیر کار نوشته شده اما سندی تاریخی است.)

• در سال "حمایت از کار و سرمایه‌ی ایرانی" تضاد میان دو اردوی کار - سرمایه به شدت عمیق‌تر شده است. اعتراضات گسترده کارگری نسبت به اخراج‌ها و بی‌کارسازی‌ها و دستمزدهای ۳ تا چهار برابر زیر خط فقر و غیره اگرچه پراکنده اما مستمر است. این اعتراضات هر چند در سطح سراسری به هم پیوسته نیست اما حضور ممتد و منسجم صدها کارگر شهاب خودرو در مقابل نهادهای اصلی حکومت موید نوعی سامان‌دهی هوشمندانه است.

• این اعتراضات از یکسو به انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی و ارتقای آگاهی کارگران کومک می‌کند و از سوی دیگر پشت دولت سرمایه را هرچه بیشتر به پشتوانه‌ی پلیس می‌چسباند.

• یورش به مجمع ششم کمیته‌ی هماهنگی که اکثر اعضای آن افرادی شناخته شده و علنی هستند در همین راستا صورت می‌گیرد. کارگران دستگیر شده که از سال‌ها پیش برای هدف بزرگ برابری، آزادی و عدالت اجتماعی مبارزه‌ی یک‌سره علنی و مسالمت‌آمیز را پیشه کرده‌اند، در شمار شریف‌ترین انسان‌هایی هستند که از آسایش و آرامش شخصی گذاشته‌اند و به خدمت رهایی انسان سرمایه زده درآمده‌اند. چند سال پیش یکی از همین کارگران خطاب به بازجوی خود که گفته بود "پدر من هم کارگر است" جواب داده بود که "من برای آزادی و رفاه پدر تو رندانی شده‌ام." بی‌تردید مجمع جمعه ۲۶ خرداد کرج نیز در همین راستا بوده است.

• این تعرض بار دیگر نشان داد که یکی از موانع اصلی سازمان‌یابی کارگران در ایران پلیس و دستگاه سرکوب است. چنین روش‌هایی آن هم در دنیای بحران‌زده‌ی کنونی که توازن قوا به سود فرودستان در حال تغییر است، راه به جایی نخواهد برد.

• در روند تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی هر فرد و جریان و گروهی بر اساس منافع طبقاتی خود موضع می‌گیرد. بی‌هوده نیست که از چند سال پیش یکی دو آدمک سایکوتیک، فعالان کمیته‌ی هماهنگی را با عناوینی همچون "زائران..."، "تشکل مُخرَب" و "مجازی" و غیره مورد حمله‌ی ناجوانمردانه قرار دادند. حالا که به "برکت" تعرض جمعه ۲۶ خرداد دست‌کم اسامی واقعی ۶۰ فعال علنی این کمیته مشخص شده است، انگ بی‌مسما "مجازی" بودن برای همیشه بر پیشانی شرمگین کوتوله‌های سیاسی ثبت خواهد شد. این هم از قرار گوشه‌ی از مبارزه‌ی طبقاتی است.

• و اما چند سوال ساده:

• در شرایطی که میلیارد‌های اتاق بازرگانی و مشابه صبح تا شب برای دوشیدن کارگران جلسه می‌گزارند، چرا یک نشست ساده‌ی متشکل از ۶۰ کارگر خسته و غالباً شکسته از مصائب روزگار با چنان یورش می‌شود؟ آن هم از سوی نظامی که خود را "مخالف سرمایه داری"، "طرف دار جنبش اشغال وال استریت"، "هوادر مستضعف" و "استکبار ستیز" می‌داند.....

• نظامی که تشکیلات امنیتی اش را برتر از موساد و سیا می‌داند و رییس دولتش "۶۳ درصد" آرای مردم ایران را پشتوانه‌ی خود دارد، نظامی که به مشارکت نهم دی و "۶۵ درصدی" مجلس نهم تکیه‌ی مشروعیت سیاسی زده است و بی‌تردید نیروهای امنیتی و پلیسی و نظامی اش در سطح منطقه در ردیف برترین‌ها هستند و..... چنین نظامی چرا باید از یک نشست مسالمت‌آمیز ۶۰ کارگر آن هم در یک خانه و محیطی بسته (شبه مهمانی) چنین بهراسد؟

• بگذاریم و بگذریم و مباحث پیشین را ادامه دهیم.

طبقه‌ی کارگر و رسالت تاریخی تحقق تنوری تغییر

مارکس در مشهورترین بند نقدهای قاطعی که بر تزه‌های فوئر باخ نوشت، از خاتمه‌ی "دوران تفسیر جهان" [توسط فیلسوفان] و ورود به دوران ضروری "تغییر جهان" سخن گفت. به نظر مارکس نیروی اصلی این تغییر بنیادی طبقه‌ی کارگر است. "تزه‌هایی درباره‌ی فوئر باخ" از یک منظر ناظر بر نقد شفاف مارکس به ماتریالیسم مشاهده‌گر و عبور قاطع از جهان‌نگری ذهنی و تفسیری فیلسوفان ایده‌آلیست است. در این تزه‌ها مارکس اساسی‌ترین خصوصیت فلسفه‌ی "عمل" خود را نشان داد و به

وضوح مفهوم عمل را مبتنی بر وحدت بشر و طبیعت و وحدت عین و ذهن تعریف کرد. مارکس در تز دوم نوشت: «این مساله که آیا اندیشه‌ی بشری دارای حقیقتی عینی هست یا نه مسالیه‌ی نظری نبوده بل که مسالیه‌ی عملی است. در پراتیک است که انسان باید حقیقت یعنی واقعیت و توان اندیشه‌اش را این جا و اکنون اثبات کند. مناقشه درباره‌ی واقعیت‌یابی اندیشه‌ی جدا از پراتیک صرفاً مسالیه‌ی اسکولاستیک است.»

از نظر مارکس منازعه‌ی که ایده‌آلیست‌ها پیرامون تقدم ذهن بر عین یا ترجیح تئوری بر پراتیک راه انداخته بودند کاملاً منسوخ شده بود. دعوا در این خصوص که "حقیقت" وجود دارد یا خیر ضرورتاً باید از طریق عمل مرتفع شود. حقیقت همان قدر که مقوله‌ی مطلق نیست، پدیده‌ی نسبی است و درک آن نه بر اساس تجربه و نه بر مبنای ضرورت بل که بر پایه‌ی پراتیک انسان قابل تبیین است. به عبارت دیگر نقدی که مارکس بر فلسفه‌ی ایده‌آلیستی آلمان (هگل و پیش از وی کانت و...) طراحی کرد مبتنی بر این نگره‌ی مادی و واقعی بود که عمل انسانی با هدف تغییر طبیعت و اجتماع پیرامونی شکل بسته است و از هسته‌ی اصلی در شناخت جامعه و هستی برخوردار است. به نظر مارکس فلسفه هم، آگاهی زیربنایی نظری و ابزار این عمل را بنیاد می‌گذارد. و در واقع فلسفه‌ی عمل مارکس پیوند بین فلسفه به شکل اعم را با واقعیت موجود توضیح می‌دهد. **نکته‌ی بسیار مهم و حیاتی در نظریه‌ی علمی مارکس این است که به درست معتقد بود که فقط طبقه‌ی کارگر قادر به تحقق تئوری "تغییر" است. تئوری تغییر نیز چیزی جز تغییر جامعه‌ی بورژوازی به جامعه‌ی سوسیالیستی از طریق لغو مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و استقرار مالکیت اجتماعی و لغو کار مزدوری نیست. مارکس در تمام این مدت (۱۸۴۳) هر دو جناح هگلی‌های جوان آلمان را که با تکیه بر لیبرالیسم از یک طرف تئوری و فلسفه را کنار نهاده و در "حزب سیاسی عمل‌گرا" جمع شده بودند و از طرف دیگر "حزب سیاسی تئوریک" ساخته بودند، نقد می‌کرد. به نظر مارکس "سلاح نقد هرگز جایگزین نقد سلاح‌ها نمی‌شود... و تئوری نیز زمانی به یک نیروی مادی مبدل می‌گردد که توده‌های مردم را جلب کرده باشد... زمانی که رادیکال شده باشد.» (نقد فلسفه‌ی حق هگل، ص: ۳۳)**

مارکس بر این نظریه استوار بود که تئوری زمانی وارد صحنه‌ی عمل می‌شود که پاسخ گوی نیازهای واقعی انسان و جامعه باشد. به عبارت دیگر تئوری به خودی خود غیر عملی است و کارایی آن مشروط به وجود نقد رادیکال منطبق با نیازهای مردم است و از آن جا که تحقق این نیازها صرفاً با رهایی کامل مردم امکان‌پذیر است پس ضرورت انتقال تئوری به عمل فقط شکل‌گیری یک انقلاب اجتماعی است. یک بخش از اهمیت مرکزی بحث مارکس این است که در گرانینگاه مبارزه‌ی طبقاتی و ستون فقرات و ثقل اصلی این انقلاب طبقه‌ی کارگر را یافته است. به نظر مارکس پرولتاریا به عنوان تنها طبقه‌ی متشکل تحت ستم - که آزادی اش پیش شرط آزادی کل بشر است - از این رسالت تاریخی منحصر برخوردار است که با نفی خود به مثابه‌ی یک طبقه کل نظام طبقاتی را نیز نابود کند و در همین راستا پرولتاریا به رهایی کامل خود دست نمی‌یابد مگر این که تئوری را به عمل تبدیل کند. به نظر مارکس تئوری به خودی خود به رهایی پرولتاریا منجر نمی‌شود. کما این که وجود اجتماعی تئوری نیز به خودی خود به آزادی طبقه‌ی کارگر نمی‌انجامد. مارکس به درست معتقد بود که طبقه‌ی کارگر ابتدا باید به موقعیت اجتماعی خود آگاه گردد و نیازهای رادیکال خود را بشناسد و سپس ضرورت پی‌ریزی زمینه‌های مادی برای رهایی خود را درک و در ارتباط با آن عمل انقلابی را سازمان دهد.

به عبارت دیگر از نظر مارکس آگاهی پرولتاریا یا فلسفه یا جهان‌بینی طبقه‌ی اوست و پرولتاریا و فلسفه یک واحد غیر قابل تفکیک را تشکیل می‌دهند. "همان طور که فلسفه سلاح‌های مادی خود را در پرولتاریا جست و جو می‌کند، پرولتاریا نیز سلاح‌های معنوی خود را در فلسفه می‌یابد." (نقد فلسفه‌ی حق هگل، ص: ۱۴۲)

زمانی برای پراتیک شدن تئوری!

بحث در خصوص حزب و طبقه، نوع سازمان‌یابی، نقش روشن‌فکران و انقلابیون حرفه‌ی در روند

سازمان‌یابی کارگری، خودانگیخته‌گی، شکل و ساختار سازمان و تشکل و حزب کارگری را - از جمله مواضع رزا لوکزامبورگ و پانه‌کوک و دیگران - به ادامه‌ی این مقالات و می‌نهمیم و همین‌جا تأکید می‌کنیم که موفق‌ترین و کاربردی‌ترین گونه‌ی سازمان‌یابی کارگری - به نظر نگارنده - همان لنینیسم و بلشویسمی است که سال ۱۹۱۷ انقلاب اکتبر را سازمان داد و در حداقل زمان و با استفاده از کم‌ترین امکانات و تلفات ممکن از بورژوازی روسیه خلع ید سیاسی کرد. به این اعتبار در تاریخ چپ و سوسیالیست لنین هوشمندترین سازمان‌ده انقلاب کارگری بود که توانست در بهترین موقعیت تئوری را به پراتیک تبدیل کند و پشت بورژوازی روسیه را به خاک بمالد. (به این بحث در مقالات آینده باز خواهیم گشت)

«به لحاظ سنت‌های تاریخی از همان قرن نوزدهم عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و تئوریک به عنوان سه عرصه‌ی اصلی مبارزه‌ی طبقاتی شمرده شده است. واضح است که این عرصه‌ها به یک دیگر مرتبط‌اند و تفکیک آن‌ها فقط از لحاظ انتزاعی مقدور است. از منظر طبقه‌ی کارگر مبارزه‌ی تئوریک نیز اساساً مبارزه‌ی علیه بورژوازی است. یعنی مقابله‌ی نظری با نظریه‌های بورژوازی که در جامعه - و در نتیجه بر اذهان کارگران نیز - حاکم است. به این اعتبار مبارزه‌ی تئوریک برای جنبش طبقه‌ی کارگر پیش از هر چیز نقد است. نقد ادراک‌های تئوریک که عموماً بیان‌گر موقعیت منافع و اهداف طبقه‌ی سرمایه‌دار هستند. از این رو در چارچوب جنبش طبقاتی کارگران پرداختن به تئوری به هیچ وجه در تقابل با عمل قرار نمی‌گیرد. مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در عرصه‌ی تئوریک همچون مبارزه‌ی اقتصادی طبقه‌ی کارگر، امری مستمر است و به همین دلیل نیز میدان تئوری می‌باید همیشه شاهد فعالیت تعطیل‌ناپذیر جنبش طبقه‌ی کارگر باشد. [پاهوده است که رهبری سیاسی همچون لنین در اوج انقلاب به نوشتن آثار تئوریک ارزشمندی مانند "دولت و انقلاب" و "کائوتسکی مرتد پرداخته است"] برخورد به معضلات فرا راه سوسیالیسم به شیوه‌ی ماتریالیسم تاریخی به معنای کم‌بهادان به کار تئوریک نیست. بر عکس، این برخورد سنت راسیونالیستی به تئوری است که می‌پندارد یک رشته معضل کلیدی تئوریک وجود دارد که باید ابتدا نشست و حل‌شان کرد تا بعد بتوان به سراغ عمل رفت. در ترازوی پر نوسان میان تئوری و پراتیک است که گویی یک روز کفه‌ی تئوری در آن سنگین است و روزی دیگر کفه‌ی عمل. امروز معضلات تئوریک مانع عمل است و فردا که فعالیت عملی‌مان روشن بود ضرورتی برای پرداختن به تئوری وجود ندارد. این دو پاره‌گی در ماتریالیسم تاریخی وجود ندارد. وحدت تئوری و پراتیک تنها در یک شکل مادی و اجتماعی یعنی در جنبش طبقه‌ی کارگر میسر است.

(محمد قراگوزلو، ۱۳۴-۱۳۳: ۱۳۸۸ - ویرایش و نقل از "عصر جدید"، سپتامبر ۲۰۰۱، ش ۷-۶) در واقع تار و پودهایی که تئوری و پراتیک را به هم متصل می‌کند نه فقط هر تناظر مستقیمی را کنار می‌زند بل که پشتوانه‌های تئوریک را در پشتیبانی از تحلیل‌های معین سیاسی به استخدام شرایط مشخص در می‌آورد و مرحله به مرحله چراغ‌های فن مبارزه‌ی طبقاتی را روشن می‌کند. در چنین روندی است که پراتیک تئوریک - که نماد آن در جنبش سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر لنین است - از سویی به یک اولویت سیاسی تبدیل می‌شود و از سوی دیگر هرگونه حزب تئوریک را از بیخ و بن با مبارزه‌ی طبقاتی بی‌ربط می‌سازد.

هدف آگاهی طبقاتی سوسیالیستی

هدف آگاهی طبقاتی در سوسیالیسم علمی مارکس در تلفیقی از تئوری و پراتیک، تشخیص آن دسته از مکانیسم‌هایی است که به اعتبار آنان پدیده‌های اجتماعی در هر جامعه - به ضرب و زور انواع و اقسام ساز و کارهای ایدئولوژیک - بازگونه معرفی و تعریف می‌شوند. و به عبارت دیگر غیر از آن چه واقعاً موجود هستند، نمایانده می‌شوند. سوسیالیسم مارکس - به این مفهوم - انقلاب علیه بازگونه سازی معرفتی و مادی پدیده‌هایی است که به سلاح و ابزار دست بورژوازی تبدیل شده‌اند.

به نظر می‌رسد سه اثر "ایدئولوژی آلمانی"، "نزه‌های فوئر باخ" و "فقر فلسفه" در برگیرنده‌ی چارچوب و مندولوژی آگاهی طبقاتی از نظر مارکس باشند. ایدئولوژی آلمانی مهم‌ترین نقطه‌ی عطف در سیر تطور سوسیالیسم به علم است. در این اثر مارکس در برابر هگلی‌های جوان که نقد و ایده را

موتور تکامل تاریخی می پنداشتند به صراحت اعلام کرد که «توضیح اساس و پایه‌ی عقاید از طریق پراتیک مادی‌ست و نه توضیح عمل توسط ایده» (ایدئولوژی آلمانی، ۱۹۶۵ ص: ۵۰، چاپ لندن) در این اثر مهم مارکس ضمن جدا شدن ریشه‌ی از ایده‌آلیسم هگل و ماتریالیسم نظاره‌گر فوئر باخ، به تحلیل نقش تولید در تاریخ و زنده‌گی اجتماعی انسان‌ها رسید: «همان‌طور که محیط و مقتضیات بر شکل‌گیری و ساختن بشر تأثیر می‌گذارد، بشر نیز در ساختن محیط و مقتضیات اثر می‌گذارد... بشر از حیوانات توسط آگاهی‌اش متمایز می‌شود... بشر به محض آغاز تولید وسائل معیشت خود آغاز به متمایز کردن خود از حیوانات کرد... بشر با تولید وسائل معیشت خود به شکل غیر مستقیم در حال تولید زنده‌گی مادی خود نیز هست.» به این ترتیب مارکس بر نقش تولید به عنوان شرط اصلی تطور و تکامل تمام تاریخ اجتماعی انسان تأکید می‌کند و از همین جا به تحلیل دو مقوله‌ی پیوسته‌ی ماتریالیسم تاریخی یعنی **"نیروهای تولید"** و **"مناسبات تولید"** می‌پردازد. ارتباط آگاهی طبقاتی با نقش تولید در حیات اجتماعی طبقه‌ی کارگر در همین چارچوب تبیین می‌شود و به دو مرحله‌ی کلی و پیوسته تقسیم می‌گردد:

۱. طبقه‌ی در خود. کارگران در این فرم‌بندی به این حد از آگاهی می‌رسند که فی‌المثل کارمزدی خصلت اساسی نظام تولیدی سرمایه‌داری است و دستمزدی که به آنان تعلق می‌گیرد حتا بدون در نظر گرفتن ارزش اضافه به مراتب کمتر از ارزش نیروی کارشان است مارکس از این مهم در تفاوت ماهوی **کار و نیروی کار** سخن گفته است. آگاهی نسبت به واقعیت موجود و تلاش برای بهتر کردن آن کارگران را در تشکلهای سندیکایی و اتحادیه‌ی گرد می‌کند و به یک سلسله مبارزه‌ی دو فاکتو و اکونومیستی وا می‌دارد. واضح است که هر درجه‌ی از پیشرفت در این مبارزه و هر میزان از تحقق مطالبات صنفی، به سود کارگران است و آنان را برای دستیابی به وحدت طبقاتی و برداشتن گام‌های بعدی یاری می‌رساند. کسانی این حد از آگاهی را - با اشاره‌ی سطحی به نقد لنین به تری‌دیونیویسم در "چه باید کرد" - به سخره گرفته‌اند و به بهانه‌ی نفی اکونومیسم و سندیکالیسم به آن ریشخند زده‌اند اگر کارگران در راه دشوار رهایی خود و جامعه بتوانند نخستین گام‌های‌شان را با تحمیل شرایط بهتر محیط کار، تقلیل ساعت و شدت کار و دریافت دستمزد بیشتر بر کارفرمایان و سرمایه‌داران بردارند، همه‌ی آن نیشخندها، باد هواست. کسان دیگر نیز گفته‌اند که چنین مبارزه‌ی به رونق و شکوفایی تولید و به تبع آن سودآوری سرمایه می‌انجامد. این تفسیر هم به اندازه‌ی کافی ریشخندآمیز هست، که بی‌نیاز از نقد باشد.

۲. طبقه‌ی برای خود. این شکل از طبقه‌ی کارگر در مسیر تکامل مبارزه‌ی طبقاتی و به یاری عنصر سازمان‌یابی و در سیر تکون عمل، تجربه، آگاهی به آن درجه از شعور و آگاهی رسیده است که ضمن دریافت منافع مشترک به هدف واحد در قالب یک طبقه فکر و عمل کند. وجه تولید جامعه‌ی سرمایه‌داری پیشرفته به نحو بارزی می‌کوشد از طریق ترویج رفرمیسم و حتا تمیزه کردن کارگران ضمن ترمیم تضادهای خود - از جمله تلاش برای عبور از دوره‌ی انباشت پس از بحران، طبقه‌ی کارگر را حداکثر در موقعیت نخست متوقف کند. اما از سوی دیگر گرایش به تمرکز سرمایه‌داری چنان که انگلس در خصوص توضیح طبقه‌ی کارگر انگلستان گفته: ۱۸۴۵ - لاجرم به ایجاد تمرکز در طبقه‌ی کارگر نیز می‌تواند بینجامد. در هر دو صورت هستی اجتماعی طبقه‌ی که در مبارزه‌ی متشکل و سازمان یافته این تضادها شکل بسته است، حکم به آگاهی طبقه‌ی می‌دهد که رسالت تاریخی‌اش جمع کردن بساط همین تضادها و بحران‌هاست. شناخت تئوریک و ایده‌ئولوژیک برای ایجاد چنین تغییر بنیادینی نقش اول را ایفا نمی‌کند.

● با وجود همه ناملایمات اجتماعی و شخصی امید داریم که این مباحث را ادامه دهیم...

بعد از تحریر

اشاره‌ی انگلس در خصوص گرایش به تمرکز تولید سرمایه‌داری و به تبع آن تمرکز در طبقه‌ی کارگر در برگیرنده‌ی واقعیات کنکرت تاریخی است. همچنین تأکید مارکس و انگلس بر رشد و سازمان‌یابی و

تشکل طبقه‌ی کارگر در نتیجه‌ی رشد نیروهای تولید، مولد، روابط اجتماعی و ابزار تولیدی و رسیدن به این نتیجه‌ی محتوم که سرمایه‌داری گورکنان خود (پرولتاریا) را به وجود می‌آورد؛ متأثر از شناخت آنان از صفت‌بندی‌های اردوگاه کار - سرمایه در قرن نوزدهم بوده است. در قرن گذشته و به ویژه پس از ورود جهان به عصر امپریالیسم موانع جدیدی فراروی سازمان‌یابی انقلاب کارگری قرار گرفته است. در مورد سوسیال دموکراسی و رفرمیسم - به عنوان اهرم‌های مهار انقلاب سوسیالیستی - پیش از این در سلسله مقالات "مبارزه‌ی طبقاتی برای افزایش دستمزد" سخن گفته‌ایم. نکته‌ی دیگر اما این است که ابزار تولید رشد می‌کند توازن سرمایه‌ی ثابت و متغیر و ارگانیک به هم می‌ریزد... سرمایه‌داری بنا به خصالت ذاتی متناقض و بحران‌زای خود در روند انباشت به بحران‌های کوچک و بزرگ بر می‌خورد... در همین راستا طبقه‌ی کارگر هم رشد می‌کند آگاه‌تر و سازمان یافته‌تر می‌شود. (یا باید بشود). در مقابل سازمان‌یابی کارگری، بوژروازی پیشرفته نیز به ابزارهای جدید سرکوب مجهز می‌شود. در زمان مارکس و لنین پلیس برای یورش به فلان مجمع کارگران به وسائل شنود تلفن همراه دسترسی نداشت. کارگران نیز نمی‌توانستند از طریق ایمیل مکاتبه کنند و قرار بگذارند. بوژروازی نیز امکان حک و نفوذ به ایمیل‌ها را نداشت. رفرمیسم سوسیال دموکراتیک هم در کار نبود تا جناح چپ بوژروازی بتواند مسیر پیشروی طبقه‌ی کارگر را مین‌گذاری کند. به قول ایگلتون، مارکس و انگلس با CNN و فاکس نیوز هم درگیر نبودند...

اگر سوسیالیسم - علم است - که بی‌تردید هست، پس باید با آن عملی مواجه شد. درهای انکشاف علمی همیشه باز است و به این ترتیب نقد سرمایه‌داری جدید (نئولیبرالیسم) با تمام ترفندهایش از اولویت‌های چپ سوسیالیست است.